فصلنامه علمی ـ پژوهشی
پژوهش‌های اعتقادی ـ کلامی
سال هفتم – ویژه‌نامه
شماره یک ۱۳۹۶

The Quarterly Journal of
Theological - Doctrinal Research
Vol. 7, Special Issue
No. 1, 2017

صفحات ۳۴۶ ـ ۳۲۵

خاستگاه ها و رویکرد های معرفتی و فطری هنر دینی

ساسان زرانی[۱]
علی قائمی امیری[۲]
نجمه وکیلی[۳]

چکیده

بی تردید بارز ترین آرمان انسان تعالی و کمال یافتن و وصول به مکانی است که جهان بینی انسان به عنوان اوج و نهایت حیات برای او تعریف می نماید. هنر یکی از زمینه هایی است که انسان در طول تاریخ در جهت بیان آرمان های خویش و هم چنین در راه وصول به آن آرمان ها از آن بهره گرفته است. هنر با عنایت به جهان بینی و تفکر انسان و زمان و مکان زیست او و هم چنین اهداف و آرمان هایش جلوه های گوناگونی داشته و از تمرکز بر معنویت و روحانیت و ذکر نکات روحانی گرفته تا توجه بر مادیت صرف در نوسان بوده است. لذا این مقاله در راستای تبیین رابطه ی انسان امروز با هنر و نیاز وی به آن و به ویژه نقشی که هنر دینی و معنوی در کمال و رشد روحی و فطری وی ایفا می نماید تدوین گردیده است. یافته های پژوهش نشان می دهد هنر با تکیه بر مبانی دین، زمینه و فضای مناسب رشد و کمال انسان را فراهم می کند. در واقع هنر با الهام از اصول و باطن دین قادر به ایجاد فضایی می شود که انسان به باطن اشیا و مفاهیم متوجه شود. اولین ویژگی فضای حاصل این است که عاری از هر توجه به غیر خدا بوده و حضور قلب مؤمن را تضمین و تقویت می کند.

واژگان کلیدی

هنر ، روان شناسی ، هنر دینی ، کمال

---

۱. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران ، ایران
szarrany@yahoo.com
۲. استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران (نویسنده مسئول)
aliighaemy@yahoo.com
۳ .دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز najmeh_vakili@yahoo.com

طرح مسأله

هنر اسلامی تجسم باطن و حقیقتی است که بر وحی و متابعت و تسلیم در برابر امر الهی استوار می باشد. حقیقت اسلام باطن همه ی ادیان الهی و توحیدی است و هنر اسلامی به معنای وسیع کلمه به تمام هنر هایی اطلاق می شود که در تمدن های دینی شکل گرفته اند. هنر اسلامی به معنای اخص کلمه با وحی و کتابت قرآن کریم آغاز شد. امر قدسی و مقدس قلب و مرکز هنر اسلامی است و به عبارتی، امر قدسی که زیبایی حقیقی در معناست، در صورت هنر اسلامی که تجلی گاه حقیقت زیبایی است، عیان شد. هنر اسلامی، صورت های نمادین و مثالی امر متعالی اند که کمال مطلوب و نا متناهی را مجسم می کند. (نوروزی طلب ۱۳۸۸، ۴)

دین؛ تجربه ای معناگرایانه و تعالی جویانه از انسان و هستی است و می تواند برای ارایه درونمایه ها وپیام های خود صورتی زیبا را برگزیند. در عرصه هنر دینی، معنویت و تعالیت که عناصر تعالی روح و روان و برگرفته از تجربه دینی است، صورت خاصی را اختیار می کند که این صورت، حس زیبایی شناختی انسان را تعالی می بخشد و او را به جانب کمال فرا می خواند. "دین و هنر، هر دو، ریشه در پنهانِ جان و مایه در عمقِ هستی انسان و جهان دارند. همچنان که دین، مقدس است و متعالی، هنر نیز ریشه در قداست ها و تعالی جویی های انسان دارد و به همان سان که دیانت بدون دستگیری پیامبران به کژی و کاستی می گراید، هنرمندی نیز بی رهنمود خداوند به بیراهه می رود." (حسینی۱۳۷۷)

هنر دینی، ساز و کارهای بیانی خاصی برای نهادینه سازی مفاهیم ارزشی خود دارد و به طریق اولی، اسلام نیز به عنوان برترین دین الهی از این مهم دور نیست. فراتر از عوارض بیرونی و تظاهرات محسوس، هنر دینی معطوف به خصایصی باطنی است که بدون آنها حقیقت خود را از دست خواهد داد. چیستی این هنر از جمله دغدغه های مهم حوزه های دین پژوه و نهادهای فرهنگی و هنری ماست؛ هنری که سهم ارزنده ای در تثبیت ارکان اعتقادی تمدن اسلامی ایرانی داشته است. (حلبی، ۱۳۶۵) عموماً هنر دینی الزامی به طرح موضوعات دینی ندارد بلکه می کوشد تا در برابر هر رویدادی، موضعی دینی داشته باشد،

متذکر توحید شود و از مسیر تمثیل و تمثل، مخاطب خود را به شهود حقیقت فراخواند.[۱] هنر دینی هرگز ادعایِ آفریدن ارزش های ناب انسانی در باطن مخاطب را ندارد بلکه از مسیر عاطفه انگیزی و بیدارسازی وجدان مکتوم مخاطب، شعف گرویدن به خدا باوری را در او پدید می آورد و متذکر آن می شود.[۲]

این تنبهِ گرانمایه، همان گوهر ارزشی هنر دینی است. پس هنر دینی، ظرف تبیین ذوقیِ حقایقِ وحیانی است که عالی ترین جلوه آن را در هنر اسلامی می توان سراغ گرفت؛ هنری که آرمان نهایی همه هنرمندان مسلمان است. همه گونه های هنراسلامی - به عنوان عالی ترین جلوه هنر دینی - همیشه فراتر از برآورده سازی حاجات آفاقی و این جهانی مخاطبان خود، به نیازمندی های فطری و معنوی ایشان نیز اندیشیده است.

بیان مسأله

ماهیت تربیت برگرفته از هنر است و هنر واقعی از اخلاق واقعی دور و از آن برکنار نیست، بلکه از نظر مذهب هنر چون اسلحه ای قاطع در دست مؤمنان است که دارای قدرت تحول انگیزی و دگرگون سازی است و هنگامی که در مسیر تربیت قرار گرفت می تواند افراد را به حرکت درآورد و به تلاش وادارشان سازد. هنر راستین جهت دهنده است، افراد را به سوی لایتناهی حرکت و پرواز می دهد . سیر او را سیر الی اله می کند و راه او را راه خدایی می سازد. سوی او سوی خداوند است روی او سوی کعبه ی مقصود. هنر راستین متعهد و مسئول است، در برابر رشد عواطف، وقایعی که در دور و بر ما می گذرد، در برابر درماندگان، ظلم و ستمی که بر مردم می رود بی تفاوت نمی ماند، آدمی را

---

۱ . أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاء/ ابراهیم ۱۴ (آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده سخن پاک را که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟

۲. فَذَكِّرْ فَمَا أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ / الطور ۲۹ (پس متذکر شو که تو به لطف پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه)، - نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ / ق ۴۵ (ما به آنچه می گویند داناتریم و تو به زور وادارنده آنان نیستی پس به [وسیله] قرآن هر که را از تهدید [من] می‌ترسد پند ده)

به حرکت علیه ستم کاری ها، شکم بارگی ها و استثمار ها وا می دارد .هنر راستین، در صدد پر کردن خلا اجتماعی است، فاصله ها را کم می کند، شکاف ها را از میان بر می دارد ، کوشش به توسعه ی عدل و قسط دارد، انسان ها را به قیام علیه ستم وا می دارد، عوامل تفرقه را از میان بر می دارد، طرف دار حق است، یار و همکار مظلومان است. هنر اگر این چنین نباشد هنر راستین نیست، بلکه عاملی برای توسعه ی فساد و بلیه و آفتی بزرگ برای جامعه ی انسانی است. تلاش ها باید متوجه از بین بردن چنان هنری باشد نه ریشه دار ساختن آن (قائمی ۱۳۵۷، ۷۵) در مرتبه ی هنر، آدمی با نفس خویش نسبتی بی واسطه پیدا می کند و در این بی واسطگی حدیث نفس می گوید.

هنر دینی را می توان ابداع امر غیبی و تجلیات حق تعالی در صورت های خیالی دانست که در قرب و نسبت بی واسطه با حق حاصل می شود. هر چه هنرمند قرب و ولایتش به حق بیشتر، مقام و منزل هنرمندی او برتر و به مقام انسان کامل نزدیک تر است. (مددپور ۱۳۸۴، ۱۸۸)

شناسایی حقیقی (به هنر) تنها به نور هدایت رحمانی و به فیض حکمت ایمانی ممکن است و ما بی جانان و مردگان تنها به صورت هنر پرداخته ایم و از « سِرّ هنر » محروم مانده ایم.

سر هنر در ولایت است و عشق قدسی، عقل و نظر را در ساحت قدسیان و راز سر بسته ی هنر راهی نیست، لیکن با عقل راز آشنا به حدس و گمان می توان از آن خبر آورد:

صبح دم از عرش می آمد خروشی، عقل گفت * قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کنند (مددپور، ۸۶).

شاه نشین چشم من تکیه گه خیال توست * جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو (همان ، ۱۹۶).

بنا بر این هنر در حاق ذاتش عبارت است از در کار نشاندن حقیقت از طریق ابداع و نگاهداشت است (لاکست[1] ۱۳۹۰، ۱۰۹).

1. Lacoste

هنر اگر ما را به فکر کردن وا ندارد چیز زائدی است (شلکنز[1] ۱۳۹۳، ۱۷).

بعضی هنر را بازنمایی بیرون و بعضی دیگر آن را سیلان و جریان عواطف و احساسات دانسته و برخی آن را بیان هیجانات درونی قلمداد کرده اند. به هر حال نمی توانیم نادیده بگیریم که در هنر چیزی از خفا به در آمده و از باطن به ظهور رسیده است. (امامی جمعه ۱۳۸۸، ۳۲) راز هنر در عالم انسان، این است که انسان خود یکی از شاهکارهای هنری و در حقیقت ویژه ترین و خاص ترین اثر هنری است.

هنر ها ماهیتا نشان دهنده ی اشکال اساسی تجربه ی انسانی هستند و زمینه ی بروز احساسات و تجلی خلاقانه ی آن ها را فراهم می سازند. (برودی[3] ۱۹۷۷، ۱۳۹)

اگر بخواهیم اهمیت انفاق در راه خدا را بیان کنیم، می گوییم: هر کس برای خوشنودی خدا اموال خود را انفاق کند، چند برابر آن پاداش خواهد گرفت. در این حالت این سخن، یک بیان واقعی یا عادی یا علمی می باشد، اما هنگامی که همین مفهوم را با آیه کریمه ی«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ» (بقره/۲۶۱) بیان کنیم، این تعبیر یک بیان هنری خواهد بود. تفاوت تعبیر گذشته با این تعبیر ایجاد یا افزودن یک رابطه جدید میان انفاق و دانه گندم است. هدف از ایجاد چنین رابطه ای، عمق بخشیدن و محکم تر کردن مفهوم و مقصود مورد نظر در ذهن مخاطب(خواننده، بیننده یا شنونده) خواهد بود (بستانی ۱۳۷۸ ،۱۳) ملا صدرا حقیقت هنر را در ساحت انسانی، جلوه ای مثالی و مجازی از اصل حقیقت هنر در ساحت ربوبی دانسته است. ملاصدرا اصل «المجاز قنطره الحقیقه» و «الصوره مثال الحقیقه» را در تبیین رابطه عشق با صنایع لطیفه و اینکه چگونه این رابطه انسان را به سوی آسمان معنویت معطوف می سازد و اسباب تعلیم، تربیت و تزکیه او را فراهم می کند، به کار برده است. (امامی جمعه ۱۳۸۸ ، ۳۸)

مقوله ی هنر نبض فرهنگ هر جامعه ی پویا و غنی است و هویت ملی –اعتقادی – اجتماعی هر جامعه ی منسجم به وضوح در آثار هنری آن جامعه منعکس است. هنر اسلام دارای گنجینه عظیمی از معانی عمیق عرفانی و حکمت الهی است زیرا این هنر ریشه در

1. Shlknz
3. Broudy

بنیان‌های ژرف تفکری معنوی و الهی دارد. متاسفانه ما در بررسی «هنر اسلام» شاهد گستره وسیعی ای از نگرش ها و رویکردهای تاریخی در قالب «تاریخ هنر» بوده‌ایم و جای خالی نگرش‌هایی عمیق تر با نگاهی فلسفی به این هنر در بستر رویکردهای فلسفی به هنر قابل مشاهده است. (تشکری ۱۳۹۰، ۳۴)

بحث درباره ی هنر، کارکرد وظایف آن، قدرت سازندگی یا ویرانگری آن، میزان نفوذ یا قدرت اثر آن و نیز بحث از اینکه هنر چیست، شامل چه مسائل و ابعادی است، نقش و موقعیت آن در فرهنگ یک جامعه چه می باشد . چه توافق یا تعارضی بین هنر و علم، هنر و مذهب است، از بحث های پر دامنه و قدیمی است. (قائمی۱۳۵۷ ، ۶۱) و مساله مورد نظر در این مقاله این است که هنر سفلی (هنری که موجب تخریب جنبه های مختلف روح و روان انسان می گردد) از دیدگاه اسلام کدام است ؟

تفاوت هنر دینی و غیر دینی

پرسش اساسی در هنر دینی ماهیت و سرشت آن است. آیا می توان مرز متمایزی میان هنر دینی و هنر غیردینی به وجود آورد؟ چه مشخصه هایی در هنر دینی وجود دارد که آن را از هنر غیردینی متفاوت می سازد؟ برخی اعتقاد دارند هنر کمال گرا که منبعث از تعالیم دینی بوده و سبب شکوفایی و بالندگی استعدادهای ناب و پاک انسانی گردد، هنردینی است در مقابل هنری که برخاسته از تلذذ، تعیش، دنیازدگی بوده و در خدمت ابتذال، شهوت و خشونت باشد، هنر غیردینی است. گروهی دیگر بر این باورند که هنر حقیقت گرا هنر دینی است و هنر ابتذال گرا هنر غیردینی است. دسته سوم تأکید دارند هنری دینی است که دارای خاستگاه نظری و معرفتی دینی بوده و بنیادهای تئوریک این هنر، منشأ در دین و تعالیم دینی داشته باشد به نحوی که غایت آن الهی و آسمانی بوده و متضمن سعادت دینی انسان و جامعه گردد. هرچه غیر از این باشد، نمی توان بر آن اطلاق هنر دینی کرد. (پور حسن درزی و کوششی۱۳۸۸، ۳)

هنر غیر معنوی و به اصطلاح پاره ای از نویسندگان هنر غیر دینی مبتنی بر نفی و انکار آن اصول، مبانی و مبادی است که در هنر دینی یا معنوی مورد تاکید قرار می گیرد، به تعبیر دیگر در هنر غیر معنوی آن ارزش ها نفی می شود، لذا هنر غیر معنوی یا غیر دینی

غیر مقدس است، یعنی جنبه ی الهی ندارد و به تعبیر دیگر دنیوی یا عرفی است. (اعوانی ۱۳۷۵، ۳۴۴)

این گونه هنر به صرف ظاهر دلالت دارد و سمت و سویی ندارد. انسان را نه غنی تر و نه فقیر تر از آنچه هست می کند. در نگاه به طبیعت تنها از او تقلید می کند (ناظر بر نظریه محاکات افلاطونی) و هیچ گونه دلالتی به باطن ندارد و به عبارت دیگر رمزی و تمثیلی نیست. (مهرپویا و قاسمی ۱۳۸۷، ۱۱)

مسئله هنر و هنرمند، هم ظریف است و هم بسیار حساس و دقیق؛ و مرزهای دشواری در این زمینه وجود دارد. هنرمند با همان روح هنری، ظرایف و دقایقی را درمی یابد که بسیاری از آن ها ذاتی بوده و از قریحه و استعداد درونی اش سرچشمه می گیرند. برخی بر این باورند که هنر یعنی آن چه بر پایه تخیل آزاد انسان است و متعهد یعنی زنجیر شده، این دو چگونه با هم سازگارند؟ هنرمند هم در زمینه قالب هنر خویش و هم در برابر محتوا تعهد دارد. در هنر دینی تمامی اثر باید لبریز از خلاقیت هنری مضمون عالی و تعالی بخش، پیش برنده و فضیلت ساز باشد. بنابراین، واژه هنر متعهد، واژه درستی است. دغدغه اصلی این است که نباید به بهانه آزادی تخلیل یا آزادی هنری، فضیلت سوزی و هتک اخلاق برپا کنیم. هنر دینی آن نیست که حتما یک داستان دینی را به تصویر بکشیم یا یک مقوله دینی را بررسی کنیم، بلکه هنر دینی آن است که بتواند آموزه هایی را که همه ادیان و بیش از همه، دین اسلام به نشر آن ها همت گماشته اند نشر دهد و جاودانه سازد. هنر دینی عدالت را در جامعه به صورت یک ارزش معرفی می کند؛ اگرچه هیچ اسمی از دین و هیچ آیه و روایتی در برنامه و یا نمادی از دین در آن وجود نداشته باشد. آن چه در هنر دینی بیش از همه مورد توجه است این که این هنر، در خدمت شهوت، خشونت، ابتذال و استحاله هویت انسان و جامعه نباشد. (پور حسن درزی و کوششی ۱۳۸۸، ۴)

چیستی هنر

هنر در لغت به معنای علم، معرفت، فضل و کمال است. این واژه در واقع، به معنی آن درجه از کمال آدمی است که هوشیاری و فراست و فضل و دانش را در بردارد و نمود آن، صاحب هنر را برتر از دیگران می نماید. (دهخدا ۱۳۷۷)

هنر ها ماهیتا نشان دهنده ی اشکال اساسی تجربه ی انسانی هستند و زمینه ی بروز احساسات و تجلی خلاقانه ی آن ها را فراهم می سازند. برای تعریف هنر، چند مشکل وجود دارد. یکی این که توافق کلی و مشخصی در زمینه مصادیق هنری وجود ندارد؛ یعنی چه بسا اثری را گروهی ناب ترین اثر هنری بدانند، در حالی که گروه دیگری ، آن را اصلا هنر به شمار نیاورند، (مانند اثر لبخند ژکوند که ارزش این تابلو در فرانسه همپایه بودجه کل کشور است، این در حالی است که به لحاظ دیدگاه اسلامی هنر واجد چنین ارزشی نیست و در مقام مقایسه از اساس در زمره هنر متعالی قرار ندارد) از سویی در صورت توافق بر سر مصداق ها، باز مشکل، پیدا کردن مفهومی است که بر همه ی مصداق ها دلالت کند. در مرحله ی بعدی، توصیف یا بیان این مفهوم مطرح است. در حقیقت، ما در تعریف هنر با هدف مشخص و ثابتی رو به رو نیستیم. ما نمیدانیم چه چیز مشخصی را تعریف کنیم. (پور حسن درزی و کوششی۱۳۸۸، ۵)

آن هایی که هدفشان، یافتن تعریف صحیحی، مثلا از معرفت است کسانی اند که دست کم، هدف ثابتی را نشانه می گیرند، ولی در مورد هنر چنین نیست. حتی اجمالی ترین بررسی تاریخ این مفهوم نشان می دهد که تغییرات بزرگی را از سر گذرانده است. وجود ثابت و قطعی این مفهوم را نمی توان مسلم گرفت، زیرا به حال و هوای فرهنگی خاص و در زمانی خاص نیاز دارد. (رامین ۱۳۷۷، ۴) هنر کاری است که ما انجام می دهیم. هنر تجلی افکار، عواطف، بینش و آرزوهای ماست.

برای نمونه، افلاطون معتقد است که «زیبا آن چیزی است که مفید باشد و هر چه زیان آور است، زشت است » (عبادیان ۱۳۶۳، ۱۳)

در اندیشه متافیزیکی تفصیل یافته افلاطون، نحو جدیدی از مفهوم هنر، مورد توجه قرار گرفت که بی سابقه و قلمرو نویی را در بحث درباره هنر ایجاد کرد. در حقیقت، هنر در این رویکرد، گوهر و هویتی تازه یافت و صورتی غیر اساطیری به خود گرفت. در اینجا باید گفت هر چند که اندیشه های فلسفی افلاطون، از سرچشمه های دریافت اساطیری سیراب می شد، به تدریج این رویکرد در نظر افلاطون، اهمیت خود را از کف داد و دیالکتیک متافیزیکی وی، جایگزین آن گردید، جان کلام آن که، موضوع های

هنری و زیبایی شناسانه، با ظهور فلسفه سوفیست ها، سقراط، افلاطون و ارسطو، صورت تازه ای به خود گرفت اما بی تردید، اصل مایه های فلسفی هنر و زیبایی از آن افلاطون است. (مددپور ۱۳۹۰)

برعکس، کانت بر این نظر است که « حرفه عبارت از هر کوشش و مشغله ای است که به خودی خود، ناخوشایند بوده، ولی یک نتیجه مفید و نافع داشته باشد و برعکس، هنر عبارت از یک نوع بازی و یک فعالیت ومشغله ای است که به خودی خود، مطبوع و خوشایند بوده، غیر از خود هدف دیگری ندارد ». (بامداد ۱۳۷۵، ۳۲)

پس زیبا آن است که مفید نباشد؛ که تفکیک هنر های زیبا از هنر های مفید بر این مبنا استوار است. در مقابل، هگل، زیبایی راستین را عین حقیقت می داند: « زیبایی راستین، روحی است شکل یافته؛ یعنی آرمان، به عبارت دقیق تر، روح مطلق است، خود حقیقت است. می توان گفت که این قلمرو حقیقت، خدایی است که هنرمندانه به منظور احساس نگرش تجسم یافته است » . (عبادیان۱۳۶۳، ۱۴۲)

زیبایی شناسی عبارت است از مطالعه ی ارزش های عاطفی و احساسی مندرج در بافت یک پدیده که گاهی اوقات از آن به عنوان بررسی ارزشی پدیده ها نیز تعبیر می شود و یک شاخه ای از فلسفه است و ارتباط تنگاتنگی با فلسفه ی هنر دارد. یکی از ابعاد حیات پاک به عنوان هدف غایی تعلیم و تربیت، زیبایی شناسی است.

از طرفی، گروهی دیگر مانند لئون تولستوی، رویکردی کاملا روانشناختی بر ماهیت هنر را مورد توجه قرار داده و آن را «سرایت احساسات» می دانند. ازاین رو، وی هنر را چنین تعریف می کند: «هنر، یک فعالیت انسانی و عبارت از این است که انسانی، آگاهانه و به یاری علایم مشخصه ظاهری، احساساتی را که خود تجربه کرده است به دیگران انتقال دهد؛ به طوری که این احساسات به ایشان سرایت کند و آن ها نیز آن احساسات را تجربه نمایند و از همان مراحل حسی که او گذشته است بگذرند». (پور حسن درزی و کوششی ۱۳۸۸، ۶)

هنر در جهت شکوفایی روح حرکت می کند و هنرمند کسی است که خویشتن دار بوده و نفس را از رذایل دور نگه داشته است و هنر و تربیت باید با هم هماهنگ شوند تا

بتوانند فضایلی مانند دانایی و شجاعت را بروز دهند . اگر بین این دو هماهنگی ایجاد نشود ، نمی توان این فضایل را در نفس (روان) ایجاد کرد .

نظریه هنر افلاطون

افلاطون در آثار خود صریحا تأکید می کند که سرچشمه و مبدأ هنر را بایستی در غریزه طبیعی و بیان احساسات جستجو کرد. از دیدگا او، هنر وجهی از «میمسیس» است و پدیده های طبیعی، موارد و مصادیقی از آن هستند و مثلا تصویر یک انسان، روگرفت یا میمسیسی از انسان طبیعی و ملمومس است و خود این انسان نیز مصداق طبیعی انسان مثالی است. از این رو می توان گفت که تصویر مذکور خود، رو گرفت رو گرفت دیگری است و اگر بپذیریم که حقیقت، در صورت مثالی قابل دریافت باشد، باید بگوییم که هنرمند، دو درجه از حقیقت فاصله دارد.[۱]

در اینجا، افلاطون ضمن قرار دادن حقیقت هنر، در مرتبه ای پایین تر از ساحت حقیقت محض، مدعی می شود، هنری واقعا برتر است، که محاکاتی از خیر و نیکی باشد.[۲]

افزون بر این وی تأکید دارد که نبایدکیفیت هنر را در سایه لذت جویی از آن، سنجید، بلکه باید آن وجهی از «هنر» را ارج نهاد که به دنبال «حقیقت» است. او برخی موسیقی ها و هنرها را در آرمانشهر خویش می پذیرد. اما آنها را صرفا به واسطه دستیابی به غایات تربیتی و آموزشی خود که همانا کشف حقیقت باشد، لازم می داند. از این رو می توان چنین گفت که برای نخستین بار، افلاطون میان «هنر» و «فضایل اخلاقی» پیوند برقرار کرده و هنرها را، در سایه ایده آلهای اخلاقی، ارزیابی و نقد نمود. وی در عین حال که به ارزش های اخلاقی، بیش از حساسیت های محض زیبایی شناسانه هنر ارج می نهاد، لذت های بی ضرر را نیز نفی نمی کرد. در حقیقت، او غایات تربیتی و اخلاقی هنر را، در مرتبه ای برتر قرار میداد و شاید به همین دلیل بود که در آرمانشهر افلاطونی، کلیه انحای هنر، بایستی دقیقا از صافی ممیزی گذشته و میزان واقع نمایی روایی شان، موشکافانه، مورد

---

۱ . افلاطون ، ولایت نامه ، ۵۱۸

۲ . همان، ۶۶۸ الف و ۹ و ب ۲

مشاهده و معاینه قرار می گرفت. به نظر افلاطون هنر دارای غایتی خاص است و آن غایت، همانا تقلید از حقیقت و گسترش غایات اخلاقی است. (مددپور ۱۳۹۰)

بنابراین افلاطون هنر و شناخت هنر را در قلمرو شناخت حسی تلقی می کند. زیرا متعلق آن، جزئیات و محسوسات و امور مخیّل است. بنابراین، در نظرافلاطون، معرفت هنری به ساحت نازله روح انسانی برمی گردد و فاقد ساحت عقلانی است. ساحتی که به حوزه معرفت عینی و کلی رجوع می کند. (مددپور ، ۱۳۹۰)

گرچه به ظاهر به نظر می رسد که سقراط و افلاطون در مقام ستایش از هنر و شاعری هستند اما با درک عمق نظر آنها، می توان دریافت، که در عرف سقراط و افلاطون، جذبه و بیخودی، نسبت به دانایی و معرفت خودآگاهانه فضیلت ندارد. هنر، نحوی دانایی آشفته و پریشان و غیر یقینی است و اعتبار چندانی ندارد. در حقیقت سقراط می خواهد در طرح نظریه متافیزیکی هنر، از مسلمات و مشهورات هومری و اساطیری آغاز کند و به تدریج، هویت ضد اساطیری نظریه افلاطون سقراطی، آشکار می شود و وضع ضد اساطیری و هرگونه معرفت الهامی و اشراقی این نظر، بعدا در ولایت نامه (جمهور) و گرگیاس، کاملا واضح می گردد و حتی نظریه هنر از جذبه و الهام و اشراق، به نظریه محاکات و تقلید و تشبیه طبیعت و سیرت طبیعی انسانی، تقلیل می یابد، و باطن خویش را آشکار می کند.

افلاطون ، موسس دوره اندیشه فلسفی غرب، به شمار می رود.

هرگاه ما از دانستن سخن بگوییم، در واقع از مفاهیم و اصولی یاد می کنیم که آن سوی ادراک حسی قرار دارد. وقتی ما در ساحت کلیات، به اسب اشاره می کنیم این اسب بر مورد خاصی دلالت ندارد. بلکه واجد وجودی عینی و ذهنی است و تک تک اسب های جهان مادی خارج، به رنگ و اندازه ها و شکل های مختلف همگی رو گرفت های ناقصی از همان اسب کلی بوده و نمی توانند عین آن اسب باشند.

در حقیقت برای افلاطون اسب های هنری سایه ای از اسب های طبیعی اند و اسبهای طبیعی، تصویری از اسب مثالی است بنابراین، انسان در حالت تخیّل اغلب درک نمی کند که در مقام ادراک رو گرفت کم و بیش غیرواقعی از عالم نامریی و معقول است.

ذکر هنر در مراتب فوق، به ما کمک می کند تا نظر افلاطون را کمی روشن تر درک

کنیم در کتاب دهم ولایت نامه افلاطون می گوید که هنرمندان در مرحله سوم دوری از حقیقت اند.

مثلا صورت نوعی انسان، یعنی «رب النوعی مثال» که تمام افراد نوع در تحقق آن می کوشند، وجود دارد و در مرتبه نازله، انسان هایی جزیی که روی گرفت ها و تقلیدها یا تحقق های ناقص نوع هستند، وجود اصیل ندارند، بالاخره تصاویر همان مرتبه سوم موجودات و بی وجودترند.

هنرمندی که یک فرد انسان را نقاشی می کند، کارش تقلید است. هر کس که انسان نقاشی شده را یک انسان واقعی بپندارد یا هر کسی که مجسمه ای در موزه لوور، یک انسان واقعی بگیرد می توان گفت که در حالت خیال خواهد بود.

همچنین یک انسان عادل، ممکن است در اعمال خود، هر چند به طور ناقص، مثال عدالت را تقلید کند یا تجسم بخشد. بازیگری که روی صحنه نمایش، از انسان عادل تقلید می کند.

در نظر افلاطون «مُثُل» عینی یا کلیات، قائم به خودند که در یک عالم متعالی، یعنی از اشیاء محسوس، موجودند. اشیاء محسوس رو گرفت هایی از واقعیت کلی یا بهره مند از واقعیت کلی هستند اما واقعیت، کلی در مقر نامتغیر آسمانی خود جای دارند و حال آن که اشیاء محسوس، دستخوش دگرگونی و در واقع همیشه در حال شدن و صیرورت اند و هرگز به نحو درست نمی توان گفت هستند.

صورت ایده، نمونه اعلی و مثال جاویدان است. «شی طبیعی و محسوس» مورد و مصداقی از تقلید است. مثلا تصویر انسان، رو گرفت یا تقلید یک انسان طبیعی و جزیی است. این تقلید یک تقلید است. اما حقیقت را به نحو اصیل باید در صورت اعلی و مثالی آن جستجو کرد. بنابراین، کار هنرمند دو یا سه درجه از حقیقت دور است. از این رو افلاطون، که بالاتر از همه چیز، به حقیقت علاقه مند است، ناگزیر از خوار شمردن هنری تقلیدی بود.

به گمان دموکریتوس، میمسیس عبارت بود از تقلید تخیّلی از طبیعت و سیرتهای انسانی و کارکردها و شیوه های طبیعی، او می گفت در هنر از طبیعت تقلید (محاکات) می

کنیم. در ریسندگی از عنکبوت، در ساختن خانه از پرستو و در نعمه و آواز از بلبل و قو.

سقراط و افلاطون و ارسطو، میمسیس را به معنای تقلید و رو گرفت از اشیاء و امور طبیعی، به کار بردند. آنها در تعریف مفهوم هنر، آن را تقلید گرته برداری از پدیدارهای طبیعی و سیرت های انسانی انگاشتند و بدین ترتیب، برای نخستین بار این واژه ، در مورد هنرهای دیداری، از جمله نگارگری و پیکرتراشی به کار گرفته شد. سقراط در خصوص ماهیت هنرهای دیداری این پرسش را طرح کرد، که تفاوت میان هنر با سایر هنرها چیست، و خود در پاسخ به این سئوال گفت، هنرهای دیداری از چیزی تقلید می کنند که قابل دیدن است.

هنر و ارزش های دینی

در جامعه اسلامی و به طور کلی، در جامعه دینی، ارزش ها را دین تعیین می کند. هر اندازه که دین در باورهای ما، اساس زندگی به شمار می آید، به همان اندازه ارزش های ما، ارزش های دینی است. البته هیچ گاه ارزش های همه افراد جامعه، به طور کامل، با ارزش های ِ دینی منطبق نخواهد بود و ارزش های فرهنگی که عبارت است از برآیند ارزش های فرد فرد جامعه، بیشتر از ارزش های دینی، در رفتار و اعمال افراد آن جامعه ساری و جاری خواهد بود. البته هر چه جامعه دینی تر باشد، این دو گروه از ارزش ها، انطباق و اشتراک بیشتری خواهند داشت. جامعه اسلامی ما یکی از جوامعی است که ارزش های دینی و فرهنگی در آن ها تا اندازه زیادی بر هم منطبق-اند. هنر و ارزش های فرهنگی جامعه، رابطه بده بستان دارند؛ بسته به این که در آن جامعه، چه ارزش هایی وجود داشته و این ارزش ها از چه درجه اهمیت و اعتباری برخوردار باشند، در رابطه با هنر، تأثیرگذار یا تأثیرپذیر می شوند. ممکن است در جامعه ای، خود هنر چنان اهمیت و اعتباری داشته باشد که یکی از ارزش ها یا حتی برترین ارزش ها قلمداد شود که در این صورت، خواه ناخواه، ارزش های دیگر را متأثر خواهد ساخت. اگر فلسفه وجودی هنر در لذت خلاصه شود، می توان گفت چون هنر با لذت همراه است و لذت هم با یکنواختی هم خوانی ندارد و استمرار آن با تغییر و تنوع همراه است، ارزش هایی که در هنر ظهور و بروز پیدا می کند، ارزش های ثابت و پایداری نخواهد بود. به ویژه ارزش هایی که تقلید به آن ها با جذابیت

هنر چالش داشته باشد، کمتر می توانند با زبان احساس عرضه شوند. (پورحسن درزی و کوششی ۱۳۸۸، ۷)

درصورتی که هنر، برترین ارزش شناخته شود، به ناچار ارزش های اخلاقی جامعه باید در خدمت هنر باشد و دراین صورت، دیگر ارزش ها متأثر از هنر خواهند شد و چنان چه برعکس باشد و هنر در خدمت ارزش ها و باورهای اخلاقی قرار گیرد، ما با هنر ارزشی و اخلاق گرا روبه رو خواهیم بود که می تواند در ترویج ارزش های فرهنگی جامعه نقش به سزایی داشته باشد. «تاریخ برداشت اخلاق-گرایانه از هنر، به «جمهور» افلاطون باز می گردد و محکم ترین دفاع جدید از آن، در «هنر چیست» تولستوی یافت می شود. و عامی-ترین فرد نیز آگاهانه یا ناآگاهانه به آن معتقد است. طبق این نظر، هنر، کنیزک اخلاقی است؛ هنر وقتی مقبول و حتی مطلوب است که اخلاق را ترویج می کند، ولی وقتی چنین نمی کند، نامقبول و نامطلوب است. هنر می تواند به مردم اندیشه های نادرست بدهد؛ می تواند آن ها را مشوش و ناآرام سازد، روح و روان را دچار اختلال کند، نظری که دقیقا مخالف با این نظر است، نظر زیباشناسان است که بر طبق آن، اخلاق، کنیزک هنر است و نه به عکس. طبق این نظر، تجربه هنر، بزرگ ترین تجربه موجود برای بشر است و هیچ چیز نباید مزاحم آن شود. اگر مغایر با اخلاق است، بدا به حال اخلاق و اگر توده ها قدر آن را نمی شناسند یا تجربه ای را که آن عرضه می کند، نمی پذیرند، بدا به حال توده ها. شدت تجربه زیبا شناختی، بزرگ ترین مقصود در زندگی است. و بنابراین، حتی اگر در هنر تأثیرات اخلاقی نامطلوبی وجود داشته باشد، آن ها در مقایسه با این تجربه بسیار مهمی است که فقط هنر می تواند بدهد واقعا هیچ اهمیتی ندارند». (حنایی کاشانی ۱۳۸۷،۱۲۷ – ۱۲۶)

جان هاسپرس، از افرادی است که تقریبا خود هنر را بالاترین ارزش یا دست کم هم ارزش با حقیقت و اخلاق و جدای از آن ها می داند و می گوید : « اگر شخصی، اثری هنری را از آن رو می ستاید که ان اثر مبین تهذیب اخلاقی یا « مؤید قضیه ی حقی » است، او نگرش اخلاقی را با نگرش زیباشناختی خَلط کرده است و این نکته، باز وقتی صادق است که او اثر هنری را بر اساس دلایل اخلاقی مذموم می شمرد و نمی تواند این

مذمومیت را از ارزیابی زیباشناختی از آن اثر جدا سازد. این امر به ویژه برای قریب به اتفاق اشخاصی روی می دهد که هرگز واقعا به اثری هنری زیبا شناسانه نمی نگرند، بلکه آن را صرفا وسیله ای برای تبلیغات چه اخلاقی و سیاسی، چه چیز دیگر می شمارند ». (حنایی کاشانی ، ۷۹)

از طرفی، نقش متقابل هنر و ارزش ها را نمی توان نادیده گرفت؛ هنر، خواه ناخواه از ارزش های جامعه رنگ می گیرد و متأثر از آن ارزش ها خواهد شد. در مورد هنرهای سنتی، این هنر است که از ارزش ها اثر می گیرد و بر این مبنا، ما اوج هنرهای عرفانی (در قالب شعر) را در سده هایی می بینیم که چنین بینشی نسبت به هنر در جامعه حاکم بوده است. در آن دوران، فرهنگ عمومی مردم با فرهنگ دینی نزدیک بوده است و ارزش های عرفی و اجتماعی، انطباق بالایی با ارزش های دینی داشته اند. به همین دلیل، هنرهای سنتی با وجود افتراق های زیاد که با هنرهای دینی دارند، اشتراک های زیادی نیز با آن ها دارند و به طور کلی، هنر ادبیات (چه شعر و چه داستان هایی چون کلیله و دمنه) آن دوران، نقش بسیارخوبی در ترویج ارزش های اخلاقی و اسلامی داشته است. در کل، سازندگی و نقش مثبت هنر را نیز نمی توان نادیده گرفت، به ویژه هنر نمایشی می تواند با بازنمایی واقعیات اجتماعی، مجالی را برای مخاطبان فراهم کند که برای نمونه از دریچه سینما و تلویزیون، آفاق را سیر کنند. درک روابط اجتماعی جوامع و ملت های مختلف، اندیشه ها و گرایش های آن ها می تواند قوه تفکر و تعقل ما را تقویت کند. ما می توانیم از آن ها عبرت ها بگیریم ودر آینه رفتار آن ها، خود را اصلاح کنیم. خداوند در قرآن مجید می فرماید: « آیا در زمین سیر نکردند تا قلب هایی داشته باشند تا با آن تعقل کنند و گوش هایی که با آن بشنوند. چشم های ظاهر نابینا نیست، بلکه دل هایی که در سینه هاست کور است ».

یکی از هنرهایی که بیشترین تصادم را با ارزش های دینی داشته اند، هنر مجسمه سازی است؛ زیرا این هنر با یکی از ارزنده ترین گرایش های فطری انسان که بالاترین ارزش همه ادیان الهی است؛ یعنی توحید، به مقابله برخاسته است. گرایش انسان به پرستش، در طول تاریخ دچار اوهام و خرافات شده است و به جای این که ره کعبه را بپیماید، ره ترکستان را پیموده است. وقتی انسان ها از تعقل باز مانند و بایدها و نبایدهای

زندگی شان را به جای عقل، هواهای نفسانی تعیین کند و به جای زندگی عقلانی، زندگی احساسی را برگزینند، در پرستش هم به جای آن که خالق آسمان ها و زمین را بپرستند، پدیده های طبیعی یا مصنوعات بشری مثل مجسمه های بی–جان را عبادت می کنند. ازاین رو، هنر مجسمه سازی در جوامع بدوی، نقش به سزایی در گسترش و رواج شرک و بت پرستی داشته است. (پور حسن درزی و کوششی ۱۳۸۸، ۹)

در این زمینه، دیدگاه فردریش هگل، فیلسوف بزرگ آلمانی، شایان توجه است. او می گوید: «پس از این که معمار، معبد را برپا کرد و دست تندیسه تراش، فضا را با تندیسه های خدا آراست، آن گاه خدا که از نظر حسی در کالبد تندیسه حضور دارد، در سرسرای معبد، با جماعت مذهبی روبه رو می شود... وحدت استحکام یافته خدا در تندیسه تجزیه می شود و به کثرت درون یکایک افرادی سرشکن می شود که وحدتشان دیگر وحدت حسی نیست، بلکه کلا وحدت اندیشه ای است... خدا در این جماعت، هم از تجرید یگانگی ناشکفته با خویش و هم از استغراق بی واسطه در هیبت یک تندیسه رهایی یافته است و...» (عبادیان۱۳۶۳، ۱۴۶ – ۱۴۵)

یکی دیگر از بزرگانی که دیدگاه هایش در زمینه هنر دینی، جایگاه ارزنده ای دارد، تیتوس بورکهارت است. امروزه بسیاری از مباحث مربوط به هنر دینی را مدیون او هستیم. وی معتقد است: «اقتصادی طبیعت شکل، این است که شکل یا صورت نمی تواند بدون مقداری طرد یا حصر معنی، چیزی را بیان کند؛ زیرا صورت چیزی را که بیان می دارد، محدود و محصور می سازد و از این رهگذر، بعضی جهات صورت مثالی کلی خود را طرد می کند. این قانون فقط در مقوله هنر صادق نیست، بلکه در هر مرتبه ای از تجلی صورت، مصداق دارد. وحی های مختلف الهی نیز که مبنای مذاهب گوناگونند، اگر تنها حدود صوری شان مشاهده شود و نه ذات و جوهر الهی شان که یگانه و واحد است، یکدیگر را طرد می کنند . در اینجا مشابهت میان هنر الهی و هنر انسانی پدیدار می گردد. » (ستاری ۱۳۶۹، ۱۳)

علامه حسن زاده ی آملی در تعریف دین می فرماید: « دین عبارت از برنامه ی حقیقی و دستور واقعی نگه دار حد انسان و تحصیل سعادت ابدی آن است ». (حسن زاده ی آملی ۱۳۷۷، ۷۸)

ایشان در جای دیگر می فرماید: « آیا دین جز مجموعه ی معارف اعتقادی الهی است که از آن ها تعبیر به اصول می شود و مجموعه معارف دیگر فقهی و اخلاقی است که از آن ها تعبیر به فروع می شود ؟ » (حسن زاده ی آملی۱۳۷۴، ۶۴)

لئون تولستوی می نویسد: « برخی از آموزگاران بشریت – نظریه ی افلاطون – و مسیحیان نخستین و مسلمانان و بودائیان، بار ها تمام هنر را رد کرده اند ...آن ها می اندیشند که چون هنر – بر خلاف سخن که می توان آن را نشنیده گرفت – بر خلاف تمایل و اراده ی مردم، به ایشان سرایت می کند، تا آن حد زیان مند و خطرناک است که اگر بشریت تمام هنر را به دور افکند، به مراتب کمتر از آنچه همه ی هنر را بپذیرد، زیان خواهد دید » (دهگان ۱۳۴۵، ۵۹).

هنر دینی و تاثیرات آن بر روح و روان انسان

اگر بر این باور باشیم که هنر، بازتاب درون افراد و زبان روح آن هاست، می توان معتقد شد که هنر، زمانی که از هنرمند متعهد و عارف سرچشمه گیرد، می تواند نقش سازنده ای در رشد و بالندگی انسان ها داشته باشد و به این معنا هم راستا با اهداف دین و جزئی از دین باشد. در این مورد علامه جعفری معتقد است: «هنرمندان سازنده و پیشرو که بشر را از محاصره شدن در معلومات و خواسته-های محدود و ناچیز نجات می دهند، [حقایق را] از آن عالم اکبر و دفاین (مخفی های عقول)؛ یعنی واقعات تعلیم شده به آدم(ع) گرفته، استعدادهای مردم را برای بهره برداری از عالم اکبر و مخفی های عقول و واقعیات تعلیم شده، تحریک می کنند و به فعلیت می رسانند . » (علامه جعفری ۱۳۷۵ ، ۴۸)

هنری می تواند دینی باشد که بین طبیعت و فطرت (فطرت واژه ای است که در تاویل آن در علم روانشناسی با روان آدمی هم معناست) هماهنگی برقرار کند؛ یعنی طبیعت را به سمت فطرت ببرد، بدن را تابع روح کند، روح را امام کند، بدن را مأموم روح کند و نه بر عکس که روح و فطرت را مأموم و تن را امام کند. پس کار که و خلاقیتی که فطرت پذیر باشد، هنر دینی است و کسی که چنین خلاقیتی دارد، هنرمند دینی است. (جوادی آملی ۱۳۸۵ ، ۱۶)

خلق و آفرینش آثار هنری جز ایجاد فرمی خاص، چیز دیگری نیست. همان گونه که هر انسانی، ویژگی جسمانی منحصر به فردی دارد که از روحی منحصر به فرد سرچشمه

گرفته است، آثار هنری هم ویژگی های صوری منحصر به فردی دارند که از محتوای منحصر به فردی سرچشمه گرفته اند. تیتوس بورکهارت می گوید: «هر صورت، محمل مبلغی از کیفیتِ وجود است. موضوع مذهبی اثری هنری ممکن است به اعتباری بر آن مزید شده باشد، ممکن است با زبان صوری اثر، ارتباطی نداشته باشد، چنان که هنر پس از رنسانس، این معنی را اثبات می کند، پس آثار هنری ذاتا غیردینی نیز هستند که مضمون مقدسی دارند، ولی برعکس، هیچ اثر مقدسی نیست که صورت غیردینی داشته باشد؛ زیرا میان صورت و روح (معنا)، مشابهت و تعامل دقیق و خدشه ناپذیری هست. بینش روحانی ضرورتاً به زبان صوری خاصی بیان می شود. اگر این زبان نباشد، به نحوی که هنر به اصطلاح (یا شبه) مقدس صورت های مورد نیاز خود را از هر قسم هنر غیردینی اخذ کند، معلوم می شود که بینش روحانی از امور وجود ندارد. » (آوینی ۱۳۷۰، ۷)

فردریش هگل بر این باور است که «ما در بررسی یک اثر هنری در وهله نخست، به آن چه بی واسطه به چشم می خورد، توجه داریم و پس از آن است که پرسان مضمون یا معنی آن می شویم. عنصر خارجی برای ما دارای اعتبار بی واسطه نهایی نیست. پس جنبه درون؛ یعنی معنی را که به پدیده بیرونی روح می بخشد، بدان می افزاییم. عنصر بیرونی که بر روح درونی دلالت می کند، معرف خود و جنبه خارجی نیست، بلکه بر چیز دیگری دلالت دارد، مانند یک نماد یا تمثیل که معنی آن در درس اخلاقی اش نهفته است. در واقع، هر کلمه، خود، اشارتی بر یک معنی است و بر خود دلالتی ندارد... یک اثر هنری به چنین مصداقی معنی دار است، نه به اعتبار خطوط، منحنی ها، سطح، برآمدگی و تورفتگی های مصالح از دیدگاهً این که صرفا رنگ آمیزی، طنین، آوای کلمات یا کیفیت های دیگری که متناسب با مصالح هنری اند و کاربرد می یابند، بسنده شود. اثر هنری باید سرشار از شادابی درونی بوده، محسوس، روان و دارای مضمون و روح باشد. این است آن چه ما بر آن نام اثر هنری می نهیم». (عبادیان۱۳۶۳، ۵۳ – ۵۲)

در مجموع باید گفت که ماده هنر «صوت (موسیقی)، رنگ، شکل (نقاشی)، سطح و حجم (پیکرتراشی) و کلمه (ادبیات)»، الفبای کار هنری و عنصر مشترک میان انسان هاست. آن چه هنر دینی و غیردینی را پدید می آورد، محتوای آثار هنری است، ولی هر مضمون و محتوایی وقتی عنوان هنر را می پذیرد که شکل و ساختار معینی را بپذیرد و این

شکل و ساختار معین، ممیزه ای است که آثار هنری را از یکدیگر تفکیک می کند. بنابراین، محتوای دینی جز شکل و ساختار دینی نمی پذیرد. تیتوس بورکهارت می گوید: «مورخان هنر که واژه «هنر مقدس» را درباره هر اثری هنری واجد موضوعی مذهبی به کار می برند، فراموش می کنند که هنر اساساً صورت است. برای این که بتوان هنری را «مقدس» نامید، کافی نیست که موضوع هنر از حقیقت روحانی نشأت گرفته باشد، بلکه زبان صوری آن هنر نیز باید بر وجود همان منبع گواهی دهد. هنری مذهبی مانند هنر رنسانس یا هنر باروک را که از لحاظ سبک به هیچ وجه از هنر ذاتاً دنیوی و غیردینی همان دوران متمایز نیست، نمی توان مقدس نامید. نه موضوع هایی که آن هنر ظاهری و ادبی از مذهب اقتباس می کند، نه احساسات و عطوفت پارسایانه و به نحوی کاملا خداترسانه ای که عند الاقتضا هنر مزبور را باور ساخته و نه حتی نجابت طبعی که گاه در آن رخ می نماید، کافی نیست که بدان خصیصه مقدس نسبت کنیم. تنها هنری که قالب و صورتش نیز بینش روحانی مذهب مشخصی را منعکس سازد، شایسته چنین صفتی است ». (ستاری ۱۳۶۹، ۷)

نتیجه گیری

بنا بر آنچه گفته شد هنری می تواند دینی باشد که بین فطرت الهی انسان (روان سالم) و طبیعت هماهنگی برقرار کند یعنی طبیعت را به سمت فطرت ببرد. هر هنری که در چارچوب دین، به خلاقیتی مؤدی شود که فطرت پذیر باشد، هنر دینی است و کسی که چنین ویژگی هایی را واجد شود، هنرمند دینی می نامیم. در دینی و غیردینی بودن هنر، همگان اتفاق نظر دارند که محتوای هنر باید دینی باشد، لیکن در مورد صورت، برخی آن را در دینی و غیردینی بودن هنر دخیل نمی دانند. متفکران اسلامی معتقدند که هنر دینی، هنری رمزی و سمبولیک بوده و با فرم و صورت نیز در پیوند است. ساختار هنر مقدس و دینی، رمز است. هنر مقدس که زبده خلقت الهی را به زبان تمثیل جلوه می دهد، نمودگار سرشت رمزی عالم است. هنر اسلامی، رمزی است از یک باور اعتقادی، الهی و شهود. هنر اسلامی تجلی عوالم روحانی و معنوی است. هنر دینی همانا تصویر محسوس و ملموس عوالم روحانی است. بنابراین در هنر اسلامی همواره صورت محسوس، نماد صورت و معنایی روحانی است. (حسن پور درزی و کوششی ۱۳۸۸، ۱۶)

صفات الهی و روح خداوندی در کالبد بنی بشر دمیده شده است و خلقت انسان پرتوی از عظمت و جمالِ اوست. انسان هم زیباست و زیبائیها را دوست دارد. زبان هنر، اصیل ترین، خالصترین و رساترین زبانهاست که به کمک آن می توان افراد جامعه را بسوی پیشرفت و تعالی و سلامت روان سوق داد. سلامت روان به معنای تعادل و انسجام فراگیر در همه ابعاد جسمانی و نفسانی انسان است که تعقل و اندیشیدن، آگاهی، هدف داری، انصاف، عدالت، امانت داری، حقیقت جویی و تسلیم دربرابر آن، رشد مستمر و آرامش از جمله علایم آن است و در مقابل، بیماری روانی خارج شدن از حد اعتدال است که نادانی، عصیان، دنیاطلبی، ظلم و تعدی، ضعف اراده و سستی، اضطراب، ترس، خودپسندی، حسد و کینه وزی و از نشانه های آن می باشد. هنر به زندگی تحرک می بخشد و عاملی برای رشد تفکر و ایجاد فلسفهٔ خاصی برای زندگی می شود و در جنبه های مختلف اجتماعی ارزشمند واقع شده و ابعاد معنوی وجود انسان را تقویت می کند. پژوهش این جانب در راستای پژوهش های فوق به دنبال بیان این مطلب می باشد که هدف فعالیتهای تربیتی، پرورش انسان برای رسیدن به کمال یا تقرب الهی می باشد. چنانچه این اهداف از پرتو ذات خدا دمیده شده در انسان، آفرینندگی، خلاقیت و حس زیبایی جویی و ... سرچشمه گیرند به عالی ترین فعالیتهای معنوی انسان تبدیل می شوند. استعداد هنری و حس زیبایی جویی را خداوند در نهاد جانشین خود بر زمین قرار داده است. در تفکر اسلامی جهان جلوه و مشکات انوار الهی است و هنرمند مسلمان نیز از این منظر به هستی می نگرد و لذا صنعتگری است که هم عابد است و هم زائر و از این روست که هنر اسلامی عاری از خاصیت مادی طبیعت است. تفکر توحیدی و تنزیهی در نقوش و ابعاد هنر اسلامی متجلی است. از این رو هنر اسلامی هنری است هدفمند —نه صرفا هنر برای هنر— و می کوشد تا مخاطبش را از جلوه های محسوس به معقول و از کثرت به وحدت ببرد و به تعبیر علامه جعفری هنر برای انسان در حیات معقول است که با اخلاق پیوسته است.[۱]

۱ . این مقاله برگرفته از رساله با عنوان "بررسی ابعاد هنری تربیت از دیدگاه اسلام "می باشد . استاد راهنما : دکتر علی قائمی – استاد مشاور : دکتر نجمه وکیلی – نویسنده : ساسان زرانی

فهرست منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- اعوانی، غلامرضا. (۱۳۷۵). حکمت و هنر معنوی (مجموعه مقالات). انتشارات گروس .
- امامی جمعه، سیدمهدی. (۱۳۸۸). فلسفه هنر در عشق شناسی ملاصدرا. تهران : ترجمه و نشر آثار هنری متن.
- آوینی ، سید محمد. (۱۳۷۰). جاودانگی و هنر (مجموعه مقالات). انتشارات برگ.
- بستانی ، محمود. (۱۳۷۸). اسلام و هنر. ترجمه ی حسین صابری. مشهد : آستان قدس رضوی .
- بورکهارت، نیتوس. (۱۳۶۹). هنر مقدس. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
- پورحسن درزی، قاسم و پریوش کوششی. (۱۳۸۸). بحثی پیرامون هنر دینی. فصلنامه ی رهیافت انقلاب اسلامی. شماره ی ۱۱. صص ۱۸-۳.
- تشکری،فاطمه. (۱۳۹۰). نماد پردازی در هنر اسلام. مجله اطلاعات حکمت و معرفت. شماره ی ۶۶. صص ۳۴ تا ۳۹ .
- تولستوی، لئون. (۱۳۴۵). هنر چیست؟. ترجمه ی کاوه دهگان. تهران : سپهر.
- جعفری، محمد تقی. (۱۳۷۸). هنر و دین از دیدگاه علامه جعفری. مجله ی هنر دینی. شماره ی ۱۰.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۵). هنر و زیبایی از منظر دین. ویرایش سید علاءالدین طباطبایی و سید احمد پایداری.
- حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۷۷). انسان در عرف عارفان. تهران : سروش.
- حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۷۴). قرآن، عرفان و برهان از هم جدایی ندارند. فهم. قیام.
- دهخدا،علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران : موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- شلکنز ، الیزابت. (۱۳۹۳). هنر مفهومی و دست ساخته. ترجمه ی بیتا شمسینی. تهران : ققنوس .
- طاهری، حبیب الله. (۱۳۸۸). نقش باورهای دینی در رفع نگرانی ها . زائر / آستانه مقدسه. قم.
- لاکست، ژان. (۱۳۹۳). فلسفه ی هنر. ترجمه ی محمدرضا ابوالقاسمی. تهران : نشر ماهی .
- مددپور، محمد. (۱۳۸۴). آشنایی با آرای منتظران درباره ی هنر. تهران : سوره ی مهر .
- مددپور، محمد. (۱۳۹۰). تجلیات حکمت معنوی در هنر اسلامی. تهران : امیرکبیر .

-مهرپویا، حسین و مرضیه قاسمی. (۱۳۸۷). تمایز هنر دینی و هنر قدسی در آراء متفکران معاصر. مجله ی هنر و معماری (رهپویه ی هنر). شماره ی ۶ . صص ۱۵-۱۰.

-نصر، سید حسین. (۱۳۷۱). هنر و معنویت اسلامی. ترجمه ی محمد سعید حنایی کاشانی. فصلنامه هنر.

- نوروزی طلب، علی رضا. (۱۳۸۸). کتاب ماه هنر : کتابداری ، آرشیو و نسخه پژوهی. شماره ی ۱۲۹. صص ۳۱-۴.

- هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش. (۱۳۶۳). مقدمه بر زیبایی شناسی. ترجمه ی محمد عبادیان. تهران : آوازه .

- هنفلینگ، اسولد. (۱۳۷۷). چیستی هنر. ترجمه ی علی رامین. تهران : هرمس.

-Bagheri,K,(2008). An introduction to Islamic philosophy of education, Tehran, Elmi farhangi press, Vol (1), pp3-130.

- Broudy, Harry, (1977). "How Basic is Aesthetic Education? Or Is, Rt the Fourth R?" - Educational Leadership. Vol 35(2) .139

-Haling, D & Reginald, J, (2005), History of west philosophy, translated by Abdolhossein Azrang. Tehran, Ghoghnoos Publication, fifth edition. (2005)

-

https://philosophynow.org/issues/108/What_is_Art_and_or_What_is_Beauty

- Plato.(2006).The Republic, translator: Fuad Rouhani, Eighth Edition,Tehran: Elmi – farhangi Publications. (In Persian)